

ناکامی و پرخاشگری

گفتار زیر دومین گفتاریست که دکتر محمود صناعی در آن بودن همکاری و فراوانی پرخاشگری را در اجتماع ایران بررسی کرده است. «روانشناسی همکاری» که در شماره گذشته منتشر شد اولین قسمت این گفتار بود که در آن و همچنین درین مقاله موضوع از نظر روانشناسی اجتماعی و روان پزشکی تحلیل شده است. در شماره آینده جنبه‌های دیگر این مسئله به همین شیوه بررسی خواهد شد.

کمی همکاری در اجتماع ما تا حدی معلول نقص تربیت یا دقیقتر بگوئیم فقدان کامل تربیت سیاسی و اجتماعیست، اما نقص کار ما تنها این نیست. کمی همکاری و زیادی تجاوز و تعرض به حقوق دیگران در بسیاری از موارد معلول ناکامی است - ناکامی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و انواع دیگر ناکامی که با تأسف باید بگوئیم افراد ما از آنها بهره کافی دارند.

تجاوز و تعرض و حمله کردن به دیگری در نظر بعضی از روانشناسان از غریزه های آدمیست یعنی فطریست و از آن چاره‌ای نیست و تنها کاری که می‌توان کرد آن است که آن را در راهی انداخت که به سود جامعه باشد نه به زیان آن از قبیل رقابتهای علمی و هنری و ورزشی و غیره. ویلیام مک دوکال^۱ روانشناس معروف انگلستان که پدر روانشناسی اجتماعیست و تئوری غریزه های او معروف است از این دسته است. زیگموند فروید نیز معتقد بود در آدمی سائقه‌ای طبیعی هست که او را به سوی حمله و تعرض سوق می‌دهد. فروید در سالهای آخر عمر خود برای این غریزه اهمیت بسیار قائل شد و آن را (که همان غریزه مرگ^۲ باشد) در قطب مخالف غریزه حیات^۳ قرار داد و یکی از مهمترین نیروهای راننده آدمی به شمار آورد. پس از او روانکاوانی که پیرو ملانی کلاین^۴ معروف هستند برای این غریزه اهمیت بسیار قائل شدند و انحرافات این غریزه را سبب بیماریهای روانی دانستند.

مهم‌ترین بحث علمی از غریزه مرگ (یا غریزه تجاوز و تعرض) را استاد فقید پروفیسور فلوگل کرده است. نویسنده به پیروی از استاد فلوگل معتقد است که در باره تعرض از لحاظ غریزی بودن مبالغه شده است و نمی‌تواند با آخرین اعتقاد فروید در این باب موافق باشد^۵.

۱ - رجوع شود به W. Mc Dougall : Social Psychology, 1908.

۲ - Death Instinct

۳ - Eros غریزه عشق یا غریزه حیات.

۴ - Melanie Klein بانوی دانشمند معروف آلمانی که استاد مؤسسه اسپکالیز انگلستان بود و پیشوای مکتبی بود که چون پیروانش بیشتر در انگلستان بودند به نام مکتب انگلیسی شهرت یافته است. ملانی کلاین چند ماه پیش درگذشت.

۵ - پروفیسور J. C. Flugel استاد دانشگاه لندن و از اعظم علمای روانشناسی و اسپکالیز بود رجوع شود به آخرین اثر او قبل از مرگ ناپهنگامش.

J. C. Flugel : The Death Instinct, Homeostasis and Allied - Concepts. Int. J. Psychoanal., Supplement 1953.

هرچند پزشک روانکاو در بسیاری از بیماران تجلیاتی از تعرض و تجاوز می‌بیند که تکوین آن صرفاً با علل محیطی قابل توجیه نیست و ناچار نگرنده را سوق می‌دهد که نوعی مبنای غریزی برای آن بپذیرد، شواهد بیشتری هست که در غریزی بودن آن ایجاد تردید می‌کند. دانشمندان انسان شناس اقوام و طوایفی را یافته اند که در آنها تجلیات تعرض بسیار کم است. از طرف دیگر دانشمندان روانشناسی تجربی رابطه تعرض را با ناکامی روشن ساخته‌اند. چون بحث از سائقه درونی برای تجاوز و تخریب یکی از مباحث مهم روانشناسی است و اصطلاح علمی خاص دارد ما برای این سائقه اصطلاح پرخاشگری^۱ را به کار می‌بریم. از پرخاشگری میل و سائقه درونی را برای تجاوز و تعرض و نابود کردن کسان یا چیزها منظور داریم خواه به صورت آشکار جلوه کند و خواه چنانکه نشان داده خواهد شد جلوه روشن و مستقیم نداشته باشد.

نخستین دانشمندانی که در رابطه میان ناکامی و پرخاشگری تحقیق تجربی کرده‌اند «دالرد» و همکاران او هستند که کتاب آنان به نام ناکامی و پرخاشگری^۲ از کتابهای درسی روانشناسی است و تحقیقات زیادی را در این زمینه برانگیخته است.

منظور از ناکامی حالتی است که در ما ایجاد می‌شود وقتی در راه بر آوردن یکی از نیازها یا رسیدن به یکی از هدفهای خود به مانعی برخورد کنیم. واکنشی که اغلب در اثر ناکامی ایجاد می‌شود، پرخاشگری است. در همه موارد نتیجه ناکامی پرخاشگری نیست و نیز همیشه علت پرخاشگری ناکامی نیست اما برای شناختن بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ما، شناختن این رابطه بسیار سودمند است.

در رابطه ناکامی - پرخاشگری، حیوانات نیز با آدمیان شریکند و در آنان این رابطه به صورت ساده تری دیده می‌شود. وقتی کربه گرسنه‌ای به گوشت می‌رسد اگر ناکهان آن را از او بگیریم به ما حمله‌ور می‌شود. در میان حیوانات پرخاشگری به صورت غریزه اصلی و ابتدائی کمتر دیده می‌شود به این معنی که حیوان اگر ناکامی خاص نداشته باشد یا اگر برای رفع یکی از نیازمندیهای خود ناچار شود، معمولاً به پرخاشگری نمی‌پردازد. پرخاشگری حیوان معمولاً برای حفظ نفس یا رفع گرسنگی یا راضی کردن یکی دیگر از نیازهای غریزی اوست.

در آدمیان جلوه پرخاشگری همیشه به صورت ساده و مستقیم نیست. این جلوه ساده و مستقیم گاه حس دوراندیشی و گاه غلبه میل شدید دیگر از قبیل محبت و ترس و وحشت است و گاه وجدان اخلاقی و اجتماعی است. اما اگر دقت کنیم می‌توانیم در بسیاری از شوخیها و بذله گوئیها حتی در بسیاری از تعارفها و احوال پرسپها جلوه پرخاشگری را مشاهده کنیم. وقتی یکی به دیگری می‌گوید: «به آقا که بد نمی‌گذرد» در حقیقت می‌خواهد بگوید: «چرا باید به تو خوش بگذرد؟» و نوعی کینه و حسادت درونی

۱ - مکدوگال در کتابی که به آن اشاره شد آن را *Instinct of Pugnacity* خوانده است
 اما اصطلاح امروز *Aggression* به انگلیسی و *Aggressivité* به فرانسوی است.
 ۲ - *J. Dollard et al. : Frustration and Aggression, 1939.*

را آشکار کرده است. عبیدزاکانی وقتی می گوید: «خطیبی را از مسلمانی پرسیدند گفت من مردی خطیبم مرا با مسلمانی چه کار» پرخاشگری خود را نسبت به خطیبان زمان در لباس شوخی در آورده است. کنجکاوی ما در باره زندگی خصوصی کسانی که با ایشان دوستیم و نقل قصه های راجع به آنها و آنچه در اصطلاح «غیبت کردن» می گوئیم بیان پرخاشگری نهایی ما نسبت به آنانست و نشانه آن است که از بدبختی آنان نه تنها اندوهگین نیستیم بلکه شادمانیم. تصادف صرف نیست که در اجتماع ماشوخی و غیبت کردن از دیگران و نقل قصه راجع به زندگی خصوصی دوستان و آشنایان تا این حد رایج است. این همه نشانه آن است که در اجتماع ما پرخاشگری فراوان تر از آن است که می پنداریم.

از رایج ترین جلوه های پرخاشگری در اجتماع مانفرین و دشنام است. نفرین و دشنام از بقایای طرز تفکر جادوئی بشر اولیه است. بشر ابتدائی (و هنوز بسیاری از قبایل نیمه وحشی و وحشی) معتقد بود الفاظ اگر با تشریفات خاصی اداشوند در دشمن تأثیر خواهند داشت و می توانند به او گزند برسانند. و نیز از این قبیل است اعتقاد بشر اولیه که با سوزاندن مجسمه کسی به خود او آسیب واقعی خواهد رسید. (تشریفات سوزاندن مجسمه عمر از این قبیل است.) دشنام و نفرین ابراز پرخاشگری است به صورتی که به طرف نوعی گزند برساند بدون آنکه برای نفرین کننده عواقب وخیم داشته باشد. به عبارت دیگر دشنام و نفرین حربه پرخاشگران ضعیف و ناتوان است. روزن تسوایک^۱ دانشمند امریکائی که تجربه های علمی فراوان در باره پرخاشگری کرده است دو نوع مهم پرخاشگری را تشخیص داده است. یکی آنکه مسبب ناکامی هدف مستقیم آن است: گربه به کسی که گوشت را از او گرفته است حمله می کند. این نوع پرخاشگری را «بروزن زن»^۲ خوانده است. اما گاه بلکه اغلب اوقات به علل شخصی یا اجتماعی نمی توانیم مسبب ناکامی خود را هدف پرخاشگری قرار دهیم و ناچار پرخاشگری را به خود بر می گردانیم. دانشمند نامبرده این نوع پرخاشگری را «درون زن»^۳ خوانده است. «فهر کردن» کودکان از این نوع است و نوع شدید پرخاشگری «درون زن» خود کشی است. نگرانیها و تشویشهایی که در بسیاری از انواع بیماریهای روانی دیده می شود در حقیقت پرخاشگری بیمار است که درون زن شده است. اگر از نظر علم پسیکانالیز بنگریم خود کشی کیخسرو چنانکه در شاهنامه آمده است بر ما روشن می شود. ترس از اینکه پرخاشگری کیخسرو نسبت به خداوند (که تمثال پدر است) برون زن شود کیخسرو را وادار کرد که پرخاشگری را به خود باز گرداند و خود را نابود سازد.

جلوه های مختلف پرخاشگری گاه چنانست که رابطه آن با مسبب اصلی آن بر خود شخص آشکار نیست و فقط به کمک روانکاوی ممکنست رابطه اصلی کشف شود.

- 1- Rozenzweig
- 2- Extrapunitive
- 3- Intrapunitive

گاه نیز پرخاشگری چنان تغییر صورت می‌دهد که حتی در نظر خود شخص به صورت پرخاشگری شناخته نمی‌شود. وقتی این تغییرات و تبدلات در ناهشیاری نفس صورت گیرد فقط ممکنست به کمک روانکاوی به شناختن آن موفق شد. در اغلب بیمارهای روانی، بیمار خود از وجود پرخاشگری شدیدی که سبب بیماری اوست آگاه نیست. مثلاً کسی که مرگ یکی از عزیزان در او ایجاد بیماری ملانکولی (اندوه فلج کننده بیمارانه) کرده است هیچ آگاه نیست که ممکنست پرخاشگری ناهشیار او نسبت به عزیز در گذشته در وجدان ناهشیار او مسئولیت مرگ آن عزیز را به گردن او انداخته باشد. کسی که می‌پندارد همه مردمان با او دشمنند و پیوسته دنبال او هستند و قصد جان او دارند (بیماری پارانویا)، آگاه نیست که پرخاشگری شدید خود را به دیگران نسبت داده است. بحث از تجلیات و تبدلات ناهشیار پرخاشگری از مهمترین مباحث علم روان پزشکی است.

در تبدلات ناهشیار پرخاشگری «خود»^۱ ما از آنچه فروید مکانیزم های دفاعی خوانده است استفاده می‌کند^۲ مکانیزم های دفاعی و سائلی هستند که «خود» ما بر می‌گزیند تا از جلوه های آشکار غرایز و امیال ماجلو گیری کند و این کار وقتی صورت می‌گیرد که جلوه آشکار غرایز ایجاد چندان نگرانی^۳ کند که تحملش برای «خود» ممکن نباشد. به عبارت دیگر مکانیزم های دفاعی از ما در مقابل نگرانی دفاع می‌کنند.

یکی از رایج ترین مکانیزم‌ها «تغییر هدف» است. در مورد پرخاشگری «تغییر هدف» آن است که پرخاشگری مسبب اصلی ناکامی را هدف قرار ندهد بلکه چیزی یا شخص دیگری را که هیچ مسئولیتی برای ناکامی ما نداشته است هدف قرار دهد. شوهری که از رئیس اداره دشنام شنیده و از این رهگذر ناکام شده است وقتی به خانه می‌رسد با بانه کوچکی به زن خود حمله می‌کند. در این عبارت عامیانه: «کریه از سوز دلش چنگک به غزغان (دیگ) می‌زند» مکانیزم تغییر هدف بیان شده است. به همین علت است که زبردستانی که از زبردستان ظلم و تعدی می‌بینند پرخاشگری خود را نسبت به زبردستان خود آشکار می‌کنند. یکی از سیاحان فرنگستان درباره خوی پدران ما نوشته است: «خوی ایرانیان تحمل ظلم از زبردستان و ظلم کردن بر زبردستان است». کافی بود که گفته باشد عادت ایرانیان تحمل ظلم است زیرا مسلم است آنکه ظلم می‌بیند باید به نوعی انتقام ناکامی خود را از زبردستان بگیرد. اما این داستان البته مربوط به صد و پنجاه سال پیش است.

بیروی پرخاشگری وقتی تغییر هدف باید گاه پراکنده می‌شود. برای ناکامی و ستمی که از کسی یا چیزی دیده‌ایم و برای آن نداریم که مسبب اصلی را هدف پرخاشگری

۱- در اینجا منظور «خود» یکی از قسمتهای سه گانه نفس است که فروید آنها را «خود» و «نهاد» و «فراخود» (Ego, Id, Superego) خوانده است.

۲- برای بحث مفصلی از مکانیزم‌های دفاعی رجوع شود به

Anna Freud: Ego and the Mechanisms of Defence

۳- منظور از نگرانی اصطلاح فنی Anxiety است

خود کنیم یا اصلاً مسبب اصلی را نمی شناسیم تقدیر و سرنوشت و کسان و چیزها و کائنات را نشانه تیرهای ملامت می کنیم . در این مرتبه خاقانی پراکنده شدن نیروی پرخاشگری را مشاهده می کنیم :

چراغ کیان کشته شد کاش من به مرکش چراغ سخن کشتمی
گرم دست بودی چراغ فلک به آسیب يك دم زدن کشتمی
چو شیرین تن خویشان را به تیغ پس از خسرو تیغ زن کشتمی

بعضی از جوانان ما که به نام تحصیل مدتها در فرنگستان بوده اند و از زندگی مغرب زمین بیشتر به خوشگذرانیهای عده معدودی توجه کرده اند وقتی به وطن برمی گردند و عقب ماندگی و خاصه نبودن وسائل خوش گذرانی را می بینند ناکام می شوند و سائقه پرخاشگری در آنها به جنبش می آید . پرخاشگری آنان گاه چنان پراکنده می شود و چیزهایی را هدف قرار می دهد که درنگرنده ایجاد بهت می کند . دیده شده است که اینان گاه دین اسلام، گاه کوروش و داریوش و اغلب شعر و ادبیات فارسی را هدف تیرهای ملامت خود می کنند . به موسیقی ایرانی بد می گویند بدون اینکه هیچ از آن یا موسیقی دیگری اطلاع داشته باشند . به حافظ و مولوی ناسزا می گویند که فقر اقتصادی ما نتیجه وجود آنانست ! نیروی پرخاشگری آنان که معمولاً ناکامیست چنان سرکشته و حیران است که بر هر چه پیش آید حمله می کند . این کسان ناهشیارانه این دستگاه های دفاعی را برپا کرده اند تا مسئولیت خود را بیوشانند و بی جنبشی و کم کوششی خود را معذور دارند . هرگز به ذهن آنان نمی گذارد که یکی از مسئولان خرابی وضع ایران خود آنها هستند که برای علاج درد کاری نمی کنند و به میزانی که فهم و تربیت آنها بیشتر است مسئولیتشان در رهبری مردم دیگر شدید تر است . دیگر از مکانیزم های دفاعی ایجاد واکنش است . ایجاد واکنش یعنی تقویت ناهشیار میلی که مخالف میل غریزی ماست و گاه این واکنش چنان شدید می شود که شخص را از حال طبیعی خارج می کند . در بعضی بیماران روانی دیده می شود نفرت عجیبی از خوردن گوشت دارند یا از دیدن شکار کردن پرند یا کشتن حیوانی غش می کنند . اغلب این عارضه واکنش شدیدی در مقابل میل ناهشیار پرخاشگری و خونریزی است که سخت سرکوب شده است . نرمی فوق العاده و تعارف و تملق مبالغه آمیز نیز می تواند واکنشی در مقابل حس پرخاشگری شدید سرکوفته باشد .

از مکانیزم های دفاعی دیگر «برون فکنی» است، برای دفاع از نفس در مقابل نگرانی گاه امیال و دواعی درون خود را به دیگران نسبت می دهیم . یکی از اطبا که تصمیم گرفته بود جلای وطن کند و زندگی مرفه تری در امریکا داشته باشد صمیمانه می پنداشت که همه در ایران با او دشمنند و مردم پیوسته قصد آزار او را دارند . می پرسید در چنین اجتماعی آیا می توان زندگی کرد . حقیقت اینست که پرخاشگری درونی خود را که در اثر ناکامی پدید آمده بود به دیگران نسبت داده بود تا با خالی کردن شانه از زیر بار مسئولیت نگران نشود .

نقاشان «امپرسیونیست» چنانکه معروف است سه پایه نقاشی را از کارگاه نیمه روشن به فضای آزاد بردند و کوشیدند که جلوه رنگها را در تناسب بایکدیگر و در زیر تابش نورهای گذران و تغییر پذیر روز بر پرده ثبت کنند، استادانی مانند «مونه» و «مانه» و «دگا» و «سزان» و «رنوار» و «سیلی» و «پیسارو» در این شیوه شهرت یافتند.

توجه به رنگ کم کم نزد هنرمندانی که از پی این استادان آمدند آنقدر اهمیت یافت که خود هدف قرار گرفت. رنگهای تند و شفاف دل از هنرمندان ربود. شیوه «فوریسم» به وجود آمد و کسانی مانند «ون گوگ» و «کوکن» و «ولامنگ» و «روئو» در رأس پیروان این شیوه قرار گرفتند و «ماتیس» که دوسه سال پیش در گذشت سبک مزبور را تا این اواخر دوام داد.

این شیوه‌ها که در آغاز مخالفان فراوان داشت و در باره آنها غوغاها برپا شد اکنون در مقابل سبکهای جدیدتر یکسره عادی جلوه می‌کند. سالهای پیش از جنگ جهانی اول آستن ذوقهای غیر متعارف و شیوه‌های تازه در آمد بود. در این روزگار پاریس پایتخت هنر جهان شده بود و هر صاحب ذوقی از هر کشور به آن شهر روی می‌آورد تا در آن محیط مساعد قریحه و استعداد خود را بسنجد و بخت خود را در عالم شهرت بیازماید. در این سالها (یعنی میان ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴) بود که دو نقاش نامدار به نام «براک» و «پیکاسو» در پاریس باهم آشنا شدند و شیوه تازه‌ای در نقاشی به کار بردند که ابتدا به شوخی «کوبیسم» یعنی «مکعب نگاری» نامیده شد و سپس این نام بر آن رسمی شد. اما در فاصله دو جنگ جهانی باز شیوه‌های نوتری در نقاشی ظاهر گردید. از آن جمله یکی شیوه «سور رالیسم» بود که از نمایندگان برجسته آن «مارک شاگال» و «سالوا دور دالی» را نام باید برد. و کسانی مانند «ابوتسکی» و «ماکس ارنست» و «پل دلوو» نیز هر یک با خصوصیات ذوق خویش این شیوه را غنی کردند و وسعت دادند. دیگر شیوه «انتزاعی» یا «ابستراکسیون» که هنوز رواج بسیار دارد و استادان معروف این شیوه «کاندینسکی» و «میرو» و «هانس آرپ» و «پل کلی» هستند.

امروز هنگامی که از هنر نو گفتگو شود بیشتر کسان نمونه‌هایی از سه شیوه اخیر را در نظر می‌آورند و گمان ایشان بر آنست که دیگر در این روزگار تصویری که شبیه چیزی باشد و از آن بتوان نقشی را که وجود خارجی دارد دریافت از قلم نقاشان بیرون نمی‌آید. بعضی نیز می‌پندارند که دیگر آنچه «نقاشی تصویری» خوانده می‌شود از عالم هنر برافتاده است و کسی که چنین پرده‌هایی بسازد در دنیای امروز «هنرمند» شمرده نخواهد شد.

این هر دو گمان نادرست است. راست است که پس از شیوه های سورئالیسم و کوبیسم و نقاشی انتزاعی دیگر شیوه‌ای که رسمیت یافته و پیروان متعدد داشته باشد در هنر نقاشی به ظهور نیامده است. اما این دلیل بر آن نیست که هنرمندان امروز همه پیرو یکی از این شیوه ها باشند و هیچ شیوه خاص تازه‌ای در نقاشی به وجود نیامده باشد. راستی این است که در این زمان دیگر دوران ایجاد «مکتب» در امور ادبی و هنری سپری شده است. یعنی احاطه هنرمندان امروز به انواع سبکها و مکتبهای قدیم و جدید و آزادی از قیود و مقررات خاصی که خود، ایجاد کنند «مکتب» بوده است سبب شده که کار هر هنرمندی از کار هنرمند دیگری بکلی جدا باشد. در این زمان هنرمند خود مؤسس و موجد یک سبک، و خود یگانه پیرو آنست. یعنی شیوه فردی جانشین شیوه های اجتماعی شده است.

اما این نکته نیز درست نیست که تمایل همه هنرمندان به یکی از شیوه های سه گانه اخیر باشد. بسیاری نقاشان و مجسمه سازانی که به نقاشی و پیکر سازی «تصویری» تمایل دارند و با این روش چگونگی ترکیب اشکال و تلفیق رنگها در آثار ایشان چنان شیوه خاص دارد که کارشان را از کار دیگران مشخص و ممتاز کرده است. یکی از این هنرمندان که او را به هیچ یک از مکتبهای جدید نقاشی نمی توان منسوب دانست و ضمناً آثار او دارای شیوه خاص و ارزش فراوان است نقاش معاصر فرانسوی به نام «لوئی برتیه سنت آندره» Louis Berthomme Saint - André است.

این هنرمند در سال ۱۹۰۵ در یکی از شهرستانهای فرانسه به دنیا آمد. نخست نزد یکی از معماران بزرگ که به تعمیر بناهای تاریخی زادگاه او مأمور شده بود به آموختن اطلاعات هنری پرداخت. سپس با پیکر ساز معروفی آشنائی یافت و فن قالب گیری را از او آموخت و به سفارش او سال بعد به پاریس رفت و در مدرسه هنرهای زیبا به کار پرداخت.

بیست ساله بود که در یک مسابقه هنری برنده شد و به الجزایر رفت. دو سالی در آنجا گذراند و چون به پاریس بازگشت نمایشگاهی از پرده های خود که در آن سرزمین کشیده بود ترتیب داد. از آن پس پیوسته آثار او در نمایشگاهها مورد توجه واقع شده و جوایز متعدد ربوده است.

اکنون لوئی برتیه سنت آندره عضو کمیته فضا «سالن نقاشی پائیز» و رئیس اتحادیه نقاشان و پیکر سازان فرانسه و یکی از استادان صاحب کارگاه آکادمی ژولین شوالیه است.

برتیه سنت آندره در منظره سازی و تصویر تن برهنه و خاصه در نقاشیهای

دیواری که برای تزئین بناهای بزرگ عمومی به کار می رود استاد زبردستی شعرده می شود و در این فنون آثار بی مانندی پدید آورده که در کشور فرانسه و بسیاری از کشورهای اروپا و آمریکا زینت بخش موزه ها و عمارات دولتی و مدارس و شهر داربهاست .
چند نمونه از آثار این نقاش در این شماره به نظر خوانندگان می رسد و شاید در باره خصوصیات شیوه او مجال بحث بیشتری دست بدهد .

لانگستون هیوز

شاعر سیاه پوست امریکایی

آوازه خوان

چون دهانم
با خنده گشاده است
و کلویم
به آواز بازست
فکر نمی کنی که بعد
رنج می برم گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
زمان درازست
که دردم را پنهان داشته ام

چون دهانم
با خنده باز است
تو فریاد درونم را
نمی شنوی .
چون پاهایم
هنگام رقص چالاک و زنده اند
تو نمی دانی
که می میرم .

ترجمه ع . ح